

ادامه بحث علم عنائی و علم باری، نسبت به

حقائق خارجیه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث فلسفه اگر نظر رفقا باشد، صحبت در مثل افلاطونی بود، و صحبت رسید به این جا که مطلب آن‌ها خیلی هم دور از واقعیات نمی‌تواند باشد. و بحث مثل افلاطونی به این جا کشیده شد که تمام حقائق عالم وجود و ... عجیب این جاست که من همین مطلب را در کلام مرحوم صدرالمتألهین در خود اسفار دیدم، ندیده بودم یا فراموش کرده بودم و دیشب که نگاه می‌کردم بینم مطلب کجاست، تصور من بر این بود که بحث عالم قضاء و قدر و مسائل قضا و قدر تمام شده و خواستم بیایم از ادامه همان بحث مثل را در کلام مرحوم آخوند ادامه بدهیم، من دیدم عجیب این که خود ایشان به این قضیه اشاره کرده‌اند، یعنی همین مسئله، منتها خب بعد یک ایرادی وارد می‌کند که آن ایرادشان را حالا

می‌شود به یک نوعی پاسخ داد.

اگر نظر رفقا باشد در مسئله علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه عرض شد که علم هیچ‌گاه به معدوم تعلق نمی‌گیرد و از نقطه نظر این‌که معدوم و العدم نه مخبر عنه است و نه مخبر به، و از این نقطه نظر تفاوتی بین آثارش که متعلق به وجود باری است یا آثارش که متعلق به ماست، از هر دو جهت تفاوتی نمی‌کند، یعنی به همان اندازه که ما نسبت به يك معدوم اطلاع نداریم، باری هم نسبت به آن معدوم اطلاعی ندارد. چون عدم است، وقتی که عدم باشد دیگر در این صورت فرقی بین باری و بین غیر باری، فرقی بین ولی و غیر ولی، فرقی بین امام و غیر امام از این نقطه نظر نیست. چون العدم عدم و لیس بشیء حتی یخبر عنه یا این‌که یخبر به. این مطلب را قبلاً عرض کردیم. این مطلب مطلب صحیحی است، و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.^۱

^۱ برای اطلاع بیشتر بر این موضوع رجوع شود به افق وحی ص ۱۰۹ تا ۱۲۵

و به همین جهت عرض شد، مطالبی را که بزرگان در باب لفّ و نشر در مسئله قضاء و قدر در آن جا که نسبت به لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات می فرمایند، آن مطالب خالی از نقد نیست، یا این که باید به نحوی توجیه بشود. این که در یک مرتبه مسئله، مسئله اجمال است و در مرتبه دیگر مسئله به صورت تفصیل درمی آید، این مطلب را ما نفهمیدیم که چطور روی این قضیه می شود حساب کرد که یک شیء، شیء واحد در عین هویت اجمالی او، در همان حین، دارای هویت تفصیلی باشد؟.

مثالی که برای این قضیه می زنند می گویند مثل یک دانه تخم می ماند که وقتی آن را در دل زمین می کاریم این دانه تخم اوّل در مقام اجمال یک درخت است بعد در زمینه مناسب و بستر مناسب که قرار می گیرد کم کم تبدّل احوال و تبدّل اطوار بر او، موجب می شود که تبدیل به یک درخت تنومند بشود.

این مسئله، اشکالی که بر آن وارد می شود این است که هویت یک تخم همان حالت فعلیت اوست،

آنچه که بعداً بر این مترتب می‌شود آن در مقام استعداد است و معدوم است. یعنی هیچ تضمینی بر تحقق خارجی یک شیء و تعین خارجی بر این تخم نیست. در عالم تصور و تخیل، و سر به عادت، که همیشه عادت بر این بوده که وقتی دانه تخم را می‌کارد این کم‌کم سبز می‌شود، بزرگ می‌شود؛ اگر آب و کود و مواد لازم را داشته باشد تبدیل به درخت می‌شود. بر اساس تخمین و بر اساس حدس این مسئله فقط مطرح است. اما آیا به ضرس قاطع و به یک حکم بتی و به عنوان یک قضیه بتیه شما می‌توانید بگویید این دانه تخم قطعاً تبدیل به درخت سبب می‌شود؟ نه خیر! شما نمی‌توانید این حرف را بزنید، به چه دلیل؟ هزار مانع ممکن است برای این قضیه ممکن است برای این مسئله پیش بیاید. همین هویتی که الآن هست همین هویت همین است، همین است که الآن یک دانه‌ای است که دارید مشاهده می‌کنید و همین فعلیتش همین است که الآن در آن هست، خواصی که در آن هست، خصوصیتی که در آن هست، آن جنبه استعداد برای

شدن، آن جنبه هم بالفعل در او هست. یعنی حتی همان جنبه جنبه بالقوه نیست، بالفعل استعداد برای تبدیل به درخت شدن را دارد.

این فعلیت در آن بحثی نیست، و علم نسبت به این فعلیت هر چه باشد همین علم نسبت به معلوم است، چیزی نسبت به معدوم نیست تا این که شما بگویید بر اساس آن مطالبی که قطعاً اتفاق می افتد علم به آن‌ها تعلق گرفته که هیچ هم تعیین خارجی ندارد. چیزی نیست که علم [بر او تعلق بگیرد] ...

خدا هم نمی تواند از این آینده سبب، دانه سبب خبر بدهد اگر آن آینده معدوم باشد. در یک آتیه معدوم و در یک آینده معدوم همان طور که ما نسبت به مسئله جهل داریم، همان طور ذات باری نسبت به مسئله جهل دارد، تفاوتی نمی کند؛ و اصلاً اطلاق جهل در این جا غلط است.

خب البته نسبت به ذات باری این اطلاق صحیح نیست، و گرچه واقعیت همین است، چرا؟ چون آینده معدوم است، آینده که معدوم شد، تفاوتی نمی کند چه بین یک ثانیه، چه بین یک ساعت، چه

بین یک سال و چه بین یک دهر. آینده معدوم است،
وقتی که معدوم باشد المعدوم لا یخبر و لا یخبر به.
خب این مطلب را ما تا به این جا رساندیم.
حالا ما به شواهد خارجی و به حقائق خارجی اصلاً
کاری نداریم که آن قضایای خارجی و احوال
خارجی و شواهد خارجی همه حکایت از یک
حقیقت می کند.

شما یک فردی را در خواب می بینید، که اصلاً
در عمرتان آن فرد را ندیده‌اید، اصلاً ندیده‌اید، بعد
از یک هفته با او برخورد می کنید می گویند عین
اوست، ابرو و چشم و سر و صحبت کردن و ... عین
او خواهد بود. اگر این فرد معدوم است چه فرق
می کند که این از دید شما معدوم باشد یا اصلاً از
وجود معدوم باشد؟ تفاوت چیست؟ وقتی که شما
نتوانید یک فردی را ببینید، بین شما و بین او حائل
است، دیوار است، او در شهر دیگری و شما در شهر
دیگری هستید، پس از کجا خواب او را می بینید؟ از
کجا بعد متوجه می شوید وقتی که مشاهده می کنید،
آن عین انطباق را شما حفظ می کنید؟ این تطابق آیا

یک تطابق صدفیه است، خب پس چرا شما به شکل دیگر ندیدید؟ اگر قضیه بر حسب تصادف است، پس چرا به اشکال دیگر این ظهور پیدا نکرده؟ حتما خودش است، حتما عین اوست، حتما ...

یا مسائلی که نسبت به آینده در خواب می بینید.

عرض کردم خدمت رفقا، وقتی که بعضی مطالب مشاهده می کنند، مطالب را وقتی مشاهده می کنند، توضیحاتی داده ام. وقتی امام علیه السلام نسبت به آینده خبر می دهد، وقتی که نسبت به یک قضایایی که الآن از دید او پنهان است خبر می دهد، امام چه چیزی را می بیند؟ چشم امام که از این دیوار نمی تواند رد بشود، حالا امام باشی یا هرچه؛ بالاخره همین است: قرنیه است و عنبیه و شبکیه و عصب و ریتین و فرض بکنید که همین سلسله اعصاب و بینایی که برای همه هست برای امام هم هست.

این چه داستانی است که ما با این که این مسئله از دید ما معدوم است، ولی از دید امام این مسئله معدوم نیست؟ این چه قضیه ای است؟ خبر

می دهد، مو به مو و ذره به ذره و عین همان واقع، آن مسئله اتفاق می افتد، این چه قضیه‌ای می تواند باشد؟ حالا نه تنها نسبت به ما، خیلی افراد، خیلی اشخاص، اشخاص عادی، این‌ها هم همینطور، آن‌ها به همین وضعیت و به همین کیفیت هستند.

حالا ما کاری به علم باری نداریم. از اوضاع و احوال خارجی و احوال خارجی و آن‌چه که مورد مرئی و شهود ما هست، استقراءاً و به عنوان حکم بتی، قطعاً می توانیم اثبات امر موجود خارجی بکنیم، نه موجود ذهنی. چون اگر موجود ذهنی باشد، خوب این ذهنش یک چیزی خلق می کند، این ذهنش چیز دیگر خلق می کند. چرا آنی که من دیدم عین همان را شما در خواب دیدی و هیچ تفاوت نمی کند. چه ارتباطی بین من و بین شماست؟ چرا آنی را که فرض بکنید که افراد می بینند همه مثل همدیگر است و عین هم است؟ آیا این بر حسب صدقه و اتفاق، اتفاق می افتد یا بر اساس یک حقیقت خارجی است؟

الآن من این ظرف آب را دستم می گیرم، همه شما یک چیز می بینید. این طور نیست که یکی در

دست من ظرف آب ببیند، آن یکی یک کدوی سه
منی ببیند! نه بابا این همین است. آن یکی یک
هندوانه ببیند، آن یکی یک خربزه ببیند، آن یکی یک
جلد کتاب، تمام افرادی که در اینجا هستند چون از
نقطه نظر مرئی و منظر مشترک هستند، همه یک امر
و احد را مشاهده می‌کنند و آن همین چیزی است،
لذا می‌آیند خبر می‌دهند، می‌گویند: بله آقا این
چیزی که در دست شما هست، سرش یک همچین
خصوصیاتی دارد، رنگش این طور است، یک مقدار
پایین ترش کاغذ است و درست هم می‌گویند. خود
من هم لمس می‌کنم و می‌بینم که کاغذ است، این
مقدار کاغذ است. این مقدار ... دقیقه به دقیقه ذره
به ذره سانت به سانت آن مشاهد برای یک نفر، مانند
مشاهد برای اوست. چرا؟ چون این یک امر موجود
خارجی است، امر ذهنی نیست تا این که یک معما و
یک مسابقه بیست سؤالی باشد من بگیرم در دستم:
آقا این چیست؟

یکی یک چیز می‌گوید، آن یکی می‌گوید

انگشتر است، آن یکی می‌گوید لوبیاست، آن یکی

... یک امر خارجی است که مورد مرئی و منظر همه است، پس همه یک پاسخ می دهند، همه یک جواب می دهند. درست؟ سؤال بنده این است که اگر آنچه را که مورد مرئی و منظر افراد است و هنوز وجود خارجی پیدا نکرده، هنوز به دنیا نیامده است چگونه آن را مشاهده می کنند؟

امام رضا علیه السلام وقتی که به مأمون می فرمایند یک بچه ای از تو به دنیا می آید که اشبه الناس بأمّه است که یک زائده در انگشت کوچک دست راست او بوجود می آید.^۱ هنوز نطفه اش بسته نشده، هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است! چطور امام رضا از یک امر واقعی که هنوز معدوم است، خدا هم نمی تواند خبر بدهد؛ خبر می دهد. معدوم یعنی همین دیگر! نه من می توانم خبر دهم و نه هر فرد دیگر چون العدم لا یخبر به. عدم لا یخبر به است، وقتی که عدم لا یخبر به است، آیا ذهن امام آمده در اینجا یک فرزند خارجی را خلق کرده است؟ حالا به

^۱ عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۲۴ و منتهی الآمال ج ۲ ص ۴۸۴ چاپ ۱۳ انتشارت هجرت

آن قدرت امامت و ولایت و عرض کنم که مسائل دیگر و آن چیزهایی که عقل ما نمی‌رسد کار نداریم که فلان امام آمده یک تصرفی کرده، یک چیزی که بگوید من امامم و حالا ببینید آنی که می‌خواهم همان خواهد شد، این جور؟

یا نه آن ولایت و مسائل امام رضا مربوط به خودش، این یک امر طبیعی یک امر عادی، کاری که امام رضا کرد، بچه مکتبی‌های امام رضا می‌کنند آن امام که به این چیزها کار ندارد. یک امر عادی. بنده خودم از خیلی از این موارد از بسیاری شنیده‌ام. چیزی که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده شخص از او خبر می‌دهد.

بنده در یک مجلسی بودم، یک شخص نازا هم خودش ایراد داشت، و پزشکان گفته بودند امکان ندارد این شخص فرزند دار بشود، و هم عیالش. یک پیرمردی بود روشن ضمیر، یک سیب را گرفت و گفت همه یک حمد بخوانند بدهند و آن شخص

^۱ رجوع شود به معادشناسی ج ۳ ص ۲۶۵ داستان زنده شدن کبوتر مرده به دست ولی خدا

خورد. گفت: یک بچه‌ای از تو می‌آید دختر است، اسمش را فاطمه می‌گذاری، این خصوصیات را دارد. نه ماه بعد زائید، عین آنی که او گفته بود! بنده با چشم خودم دیدم.

خب این که نه امام رضا بود نه ولایت امام رضا را داشت. آن که دیگر امام است و حسابش جداست. عین آن چه را که گفت اتفاق افتاد، اسمش را هم فاطمه گذاشتند، الآن هم آن شخص زنده است، چند تا بچه هم دارد. خب این چه چیزی را الآن دارد مشاهده می‌کند؟ همین‌طور رجماً بالغیب حرف زد؟ خب چرا جور دیگر در نیامد؟ اگر قرار است رجماً بالغیب باشد خب یک چیز دیگر دربیاید، پسر دربیاید! اصلاً در نیاید!

این چه رجماً بالغیبی است که عین همانی که می‌گوید در می‌آید و همان خصوصیات هم که می‌گوید در او هست. در حالی که همه می‌گویند، نه مرد و نه زن هیچ‌کدام قابلیت برای انتاج را ندارند. درست شد؟ عین آنی که در خارج است از آن خبر می‌دهد. این پیرمرد چه چیزی را دیده که وقتی تعیین

خارجی پیدا می کند با محکی چه می شود؟ با آن
حاکی او، با آن کلام او، با آن جمله او، آن محکی
خارجی با این حاکی با همدیگر منطبق است. چه
چیزی را دیده؟ این که معدوم بوده است. پس معلوم
است معدوم نباید باشد. این نباید معدوم باشد، اگر
معدوم باشد خدا هم نمی تواند خبر بدهد. نه چیز
معدوم را کسی نمی تواند خبر بدهد. درست؟

پس معلوم می شود يك چیزی بوده است. حالا
این که بوده، آیا دلیل بر این است که ما هم باید اطلاع
پیدا کنیم؟ نه خیر! این يك مطلب دیگر است. مگر قرار
بر این است که ما بر همه چیز اطلاع پیدا کنیم؟ **وَ مَا
أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**^۱. دو تا ورق خوانده ایم خیال
کرده ایم حالا کرات را فتح کرده ایم. **وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ
الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**. درست شد؟ پس بنا بر این باید يك امر
خارجی باشد. دیگر شما برای پیدا کردن برهان نیاز به
چه مقدماتی دارید؟ نیاز به چه مبادی دارید؟ استقرا،
اولیات، مشاهدات، تمام این اقترانات، این اموری که

^۱ سوره اسراء (۱۶) آیه ۸۵

موجب برای حصول امر ضروری و بدیهی است و بر طبق امر ضروری است.

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان می فرمودند که وقتی من با بعضی از همین مادیین - دکتر تقی ارانی و خیلی معروف بود - در همان زمان سابق بحث می کردیم. استاد فیزیک بود، که خود بنده فیزیک ارانی را خوانده بودم، فیزیک ارانی در برق و این چیزها بود. این شخص از این مادی‌ها بود، رئیس همین کمونیست‌ها بود در زمان سابق، این لیدرشان ایشان بود^۱. در یک جلسه‌ای که با هم داشتند، از ایشان سه تا سؤال می‌کنند یکی درباره خواب بود، که رفت پاسخ بیاورد و تا آخر هم رفت که پاسخ بیاورد. یکی اش این بود: خواب‌هایی که افراد می‌بینند، مسائلی که افراد مشاهده می‌کنند بر چه اساسی است؟ چرا باید راست در بیاید؟ مگر شما

^۱ برای اطلاع بر افکار دکتر ارانی رجوع شود به مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری تحت عنوان ماتریالیسم در ایران نوشته شهید مطهری رضوان الله علیه چاپ بیستم انتشارات صدرا و همچنین کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم تألیف علامه طباطبایی همراه باپاورقی های استاد مطهری رضوان الله علیهما ج ۱ ص ۳۳ و ۳۴ چاپ سوم انتشارات صدرا

نمی‌گویید اصل در هر چیزی ماده است؟ این چه
ارتباطی ممکن است بین دو ماده باشد که این نه از
این خبر دارد نه آن از این خبر دارد^۱؟ این در آن ماند.
گفت من می‌روم خبرش را می‌آورم که رفت!
سه تا از او سؤال کرد که یکی اش این بود.

حالا این مسائل معدوم، این مسائلی که جنبه
عدمی دارد این‌ها چطور جنبه عدمی داشته باشد در
حالی که شما بیاید نسبت به آن اطلاع پیدا کنید؟
مکاشفات و مسائلی که ارباب شهود در این جا مطرح
می‌کنند همه از این باب است. ما نمی‌گوییم همه
آن‌ها درست است، ولی آن درست‌هایش را
می‌گوییم. آن‌هایی که درست است از کجا بوده؟ پس
بنابراین باید یک امر حقیقی وجود داشته باشد.

همان‌طوری که پارسال خدمتان عرض
کردم، صحبت در این است: این طور نیست که وقتی
ما یک چیزی را مشاهده می‌کنیم، عکسی را مشاهده

^۱ برای اطلاع بیشتر در مورد این مسأله رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۱۱
ذیل آیات ۹۳-۱۰۲ سوره یوسف کلام فی الرؤیا فی فصول و کتاب معنویت
تشیع که مجموعه مقالاتی از مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه است
صص ۲۳۸ تا ۲۴۰ تحت عنوان آیا رؤیا حقیقت دارد چاپ اول، انتشارات
تشیع - قم

کنیم، کاغذی را مشاهده کنیم، یک صورت و پُرتره^۱ را در این جا مشاهده کنیم؛ خودش را داریم می بینیم. آن احساسی که الآن برای من و شما در این مجلس آن احساس هست، که آن یک احساس حضوری - نه حصولی - یک احساس حضوری نسبت به این جمع، آن احساسی را که الآن ما نسبت به یکدیگر داریم عکس است؟ فیلم است؟ ما الآن داریم فیلم همدیگر را می بینیم؟ عکس همدیگر را داریم می بینیم؟ تصویر داریم می بینیم یا نه، حضور را داریم احساس می کنیم، نفس الوجود را الآن ما داریم احساس می کنیم. خود این تعین خارجی و آن حسّ تعین خارجی الآن در احساس ما قرار گرفته است؛ غیر از این است؟ شما آنی که در خواب می بینید بینکم و بین الله غیر از این است؟ عکس می بینید؟ فیلم مشاهده می کنید؟ صورت می بینید؟ یا خودش را می بینید؟ پدرتان از دنیا رفته، مادرتان از دنیا رفته، رفیقتان از دنیا رفته، او را در خواب می بینید، چه

^۱ پُرتره در لغت به معنی تصویر، نقاشی، مجسمه، پیکره و ... است و در شکل اختصاصی آن به مجسمه صورت، عکس صورت و مجسمه نیم تنه اطلاق می شود

چیزش را می بینید؟ عکسشان را؟ می گوید او را دیدم، پدرم را. نمی گوید عکس پدرم را دیدم؛ چون دیدن عکس یک حسّی دارد، دیدن پدر یک حسّ. حس ها فرق می کند. آن دیدن عکس، حسّ عکس و تصویر در انسان ایجاد می کند، دیدن خود شخص حس خود وجود خارجی و تعین خارجی در انسان ایجاد می کند؛ کدام یک از این ها را شما احساس کردید؟ این ها خیلی دقیق است.

این ها بزنگاه های فلسفه و عرفان نظری است. این ها را اگر کاملاً بتوانیم برای خودمان جا بیندازیم، بسیاری از مسائل فلسفی و مسائل عرفان نظری برای ما به راحتی مثل آب خوردن حل می شود. خیلی دیگر از قضایا، آن اشکالات، آن مباحثات، آن جریانات بین اهل شهود و عرفان، و بین اهل حکمت و منطق و امثال ذلک و بین سایر افرادی که اطلاعی ندارند و خودشان در هر چیزی می آیند اظهار نظر از بین می رود.

چند وقت پیش یک مقاله ای می خواندم از یک بنده خدایی، که خودش هم الآن حیات دارد

راجع به مسائل وجود و وحدت و ... گفتم آخر بنده خدا که مجبورت کرده بنویسی؟ آخر که مجبورت کرده؟ پاشو آقا بنویس، هزارتا مطلب داریم، هزارتا موضوع داریم، راجع به دماء ثلاثه و راجع به طهارات، بنویس بابا! هرچه بنویسی ... آخر چرا یک چیزی می‌نویسی که بهت بخندند؟ یعنی واقعا آنقدر ما باید بی‌مسئولیت و بی‌تعهد باشیم، آبروی همه را ببریم؟ آخر که مجبور کرده؟ بابا نخواندی، بنویس! بگذار این را برای اهلش، بگذار برای آنها که چیزی خوانده‌اند.

از اوّل بآء بسم الله تا آخر تاء تمّت همه‌اش فکاهی عبیدزاکانی است! آخر چه بگویم؟ می‌خندند آقا! آبروریزی است، چرا این کار را باید بکنی؟ چرا شما همان‌طوری که اجازه نمی‌دهید دیگران بیایند دخالت کنند در مسائل و فلان و این حرفها، ولی خودتان را مجاز می‌شمارید که در هر وادی حرف بزنید، در هر جایی قدم بردارید، در هر مسئله‌ای اظهار تخصص کنید. غلط است خب، این غلط غلط است خب. این مسائل، مسائل دقیق است، مسائل

فنی است، نیاز به تحقیق دارد، نیاز به مطالعه دارد، نیاز به درک دارد، خیلی از این مسائل با مطالعه هم درک نمی‌شود آقا! با مطالعه هم حتی به دست نمی‌آید، باید انسان دریابد، مسئله را باید دریابد.

چطور ممکن است ما مطالب بزرگان و اولیاء و ائمه و تصرفاتشان و این‌ها را می‌توانیم دریابیم بدون این‌که خودمان تا حدودی با آن افق آشنا باشیم؟ چگونه ممکن است؟

شما معنای معجزه را می‌فهمید چیست؟ امام علیه السلام وقتی معجزه می‌کند چه حالتی در او پیدا می‌شود که معجزه می‌کند؟ نمی‌فهمید! چرا؟ خوب نیستیم! نیستیم در آن افق، نیستیم در آن حال و ظرفیت که این را احساس بکنیم. لذا می‌گوییم آقا مگر می‌شود؟ این حرف‌ها چیست؟ این‌ها را می‌بندند، روایات سند ندارد، آن طرفش این است، این طرفش ... خوب ... بله، شما باید هم ...

خب خیلی دیگر این باعث تأسف است دیگر، این دیگر مسئله‌ای است که هست و نباید ... علی کلّ حال. ببینید در مسئله و قضایا، در قضایای

خارجیه شکی در آن نیست که این مطالبی که برای همه ما به عنوان شهود نه به عنوان صرف یک اطلاع، به عنوان شهود برای ما در عالم خارج تحقق پیدا کرده، این باید حکایت از یک امر واقعی و موجود و یک تعیین واقعی بکند. حالا آن تعیین کجاست؟ آن تعیین در جای خودش است. مگر قرار بر این است که شما در مدرسه فیضیه بنشینید و از تمام این افرادی که در قم هستند اطلاع پیدا کنید؟ نه خیر! ما الآن از این افرادی که در حیاط هستند اطلاع نداریم، باید در را باز کنیم ببینیم، یا خودمان برویم. فقط خیلی زور بزنیم این‌هایی که در این جا هستند، با آن‌هایی که در آن گوشه و این‌ها هستند، یک خرده فحص بکنیم بتوانیم ببینیم این‌ها کجا هستند. آیا عدم اطلاع ما بر این که در این خیابان چه افرادی قدم می‌زنند دلیل بر عدم آن‌هاست؟ نه! آن‌ها، در وعاء خودشان موجودند، وعاء خودشان کجاست؟ خیابان ارم! وعائشان خیابان صفائیه، وعائشان فرض کنید که خیابان طهران ...

هرکدام در وعاء خود تعیین دارند و عدم

اطلاع ما از آن تعیین در آن وعاء دلالت بر عدم تعیین آنها نمی‌کند؛ این عرض بنده است. حالا صحبت در این است وقتی که این طور شد، این علم پروردگار نسبت به خلائق، این علم پروردگار به چه تعلق گرفته در این علم عنائی؟ این را فهرست وار عرض کردیم گفتیم که امروز تا حالا در مسئله برویم فردا ببینیم؟

این علم به چه تعلق گرفته؟ به عدم که نمی‌شود تعلق بگیرد. اگر بگوییم که علم پروردگار به هیچ تعلق گرفته، پس بنا بر این خدا باید چه باشد؟ ما در این جا جهل را نسبت به پروردگار العیاذ بالله ساری کرده‌ایم در حالی که *إن الله هو العليم* جهل از صفات سلبيه است، نفی جهل از پروردگار چه چیزی را اقتضا می‌کند؟ اثبات علم تفصیلی، نه علم اجمالی. اجمال چیست آقا؟ اجمال را بگذارید کنار! اثبات علم تفصیلی به تمام حقایق اشیاء به تعیین خارجی *إلی ما لا نهاییه*. خوب لازمه این حرف چیست؟ لازمه این حرف این است که از زمانی که خدا خدایی می‌کرد تمام اشیاء همه وجود

داشتند، وجود خارجی داشتند! وجود خارجی و وجود عینی داشتند! نه این که اینها همه در رتبه مساوی اند. ها! مسئله علت و معلول جای خودش را دارد؛ صحبت در عدم وجود برهه‌ای است - حالا زمان که غلط است بگوییم - تصور وجود برهه‌ای در ذات پروردگار که این برهه نسبت به مخلوق و نسبت به معلول، آن برهه در آن جهل باشد، جایز است یا نه؟ امکان ندارد! پس بنا بر این تا خدا خدایی می‌کرد، خلایق بوده‌اند، تا خدا خدایی می‌کند، خلایق هستند و تمام اینها معلول برای آن ذات باری هستند^۱ این آن چیزی بود که ما تا به حال در صدد اثباتش بودیم و این را خدمت رفقا تا به حال عرض کردیم، منتها حالا تفصیلش را گفتیم. حالا نسبت به مسائل قضاء مبرم و قضاء غیر مبرم ان شاء الله دیگر برای فردا.

^۱ برای اطلاع بیشتر بر این موضوع رجوع شود به امام شناسی ج ۱۵ ص ۲۸۲ تا ۲۸۴ و معادشناسی ج ۶ ص ۱۹۵ تا ۱۹۸